



درس تفسیر سوره مبارکه ملک - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ (۲) الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴) وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)﴾

سوره «ملک» همان طوری که از محتوای علمی این سوره متقن روشن است در مکه نازل شد، زیرا عناصر محوری این سوره مسئله توحید و ربوبیت مطلقه خدا و قدرت مطلقه خدا و مسئله معاد است. بحث‌های فقهی نظیر صلات و صوم و زکات و خمس و حج و جهاد و اینها در آن مطرح نیست. این گونه از سوره معلوم است که در مکه نازل شد. سوره‌ها گاهی با حمد شروع می‌شود، گاهی با تسبیح شروع می‌شود، گاهی با ﴿تَبَارَكَ﴾ شروع می‌شود و مانند آن، که اینها بعضی‌ها اسمای جمال الهی‌اند، بعضی‌ها جلال الهی‌اند، بعضی تشبیهی‌اند، بعضی تنزیهی‌اند، اینها از اسمای پربرکت الهی‌اند.

برکت هم از واژه‌های پرمحتواست. نعمتی که می‌ماند و لطیف است و سودمند و نافع است، از آن به برکت یاد می‌کنند. برکه جایی است که آب در آن می‌ماند، این طور نیست که عبور بکند و «برگ» آن بخش‌های جلوی سینه

شتر هست که پشم‌ها و گُرک‌های لطیف و نرم و بادوام دارد که می‌گویند پارچه‌های بَرگی. اینکه می‌گویند مَبَارک ابل، برای اینکه شتر موقع خوابیدن روی سینه زانو می‌زند. برکت چنین کلمه‌ای است که محتوای روشن و شفافی دارد.

خدای سبحان که قادر مطلق است، تعبیرات فراوانی در قرآن کریم از مالک بودن، مَلِک بودن، ملیک بودن درباره خدا هست؛ اما تعبیری که بگوید نقد است؛ یعنی اگر مَلِک دارد او مالک است مَلِکش نقد است. اگر مَلِک دارد مَلِک است مَلِکش نقد است. اگر ملیک است که هم مبالغه است هم صفت مشبّهه، ملیک بودن او نقد است. فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾، در دستش است. این چنین نیست که اگر ذات اقدس الهی بخواهد کاری انجام بدهد، از جای دیگر مدد بگیرد، طول بکشد، او همان طوری که «سَرِيعَ الرِّضَا»^۱ است، «سَرِيعُ الْحِسَاب» هم هست، چون هر چه در عالم هست، جزء سپاه و ستاد الهی است. اگر ذات اقدس الهی خواست به کسی محبتی بکند لطفی بکند، از جای دیگر لشکرکشی نمی‌کند که بروید به آن آقا محبت کنید! با دست خودش به او محبت می‌کند، چون خود او جزء سربازان الهی است.

این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»^۲ دست‌ها و اعضا و جوارح شما سربازان او هستند. اگر بخواهد به شما خیری برساند لازم نیست که از دستور بدهد کسی بیاید. نه، با دست شما به شما خیر می‌رسد. کاری می‌کنید که هم سعادت می‌برید، هم آبرومند می‌شوید، هم متمکّن می‌شوید. این «سَرِيعُ الْحِسَاب» است. چه اینکه اگر کسی - خدای ناکرده - مشمول قهر الهی بود، خدا خواست او را بگیرد از جای دیگر لشکرکشی نمی‌کند. با دست او او را می‌گیرد. او حرفی می‌زند رسوا می‌شود، امضایی می‌کند رسوا می‌شود،

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

جایی می‌رود رسوا می‌شود. فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»، اگر در قرآن فرمود: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳

اگر فرمود: ﴿مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۴، معنای آن این نیست که لشکریایی دارد و شما از آن لشکری‌های او

بهراسید! یعنی خود شما هم جزء لشکریان الهی و سپاه و ستاد الهی هستید. اگر کسی قدرت‌ش این چنین است پس

قدرتش، ملکش و ملکش به دست اوست: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾. بعد برای تأکید این، تثبیت این می‌فرماید:

﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

پس قدرت‌ش مطلق است، این قدرت مطلقه در مشیت او است و همه شما هم جزء سربازان او هستید. این طور

نیست که اگر یک وقت - خدای ناکرده - خدا خواست کسی را بگیرد منتظر عاملی از بیرون باشد؛ لذا انسان دائماً

باید بین خوف و رجا به سر ببرد. چه اینکه دائماً باید به انتظار این باشد که با دست خود او خیر ببیند. این

گداطبعی برای چیست که دیگری به ما خیر برساند؟ این را قرآن برمی‌دارد، گداطبع نباشید. آنها که دارند چه کسی

به آنها داد؟ در دعاهای امام سجاد و اینها هم هست. همان خدا می‌تواند به دست خود آدم به آدم برساند.

پس این روحیه گداطبعی را از ما می‌گیرد، یک؛ و با او ارتباط تنگاتنگ داریم، دو؛ چقدر این دعای نورانی امام

سجاد بلند است! فرمود: «طَلَبَ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ»^۵، سفیه کسی است که از مثل خودش کمک بگیرد. او

مگر مثل ما نیست؟ مگر محتاج نیست؟ این دعاها به انسان کرامت و شرف می‌دهد، «طَلَبَ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْمُحْتَاجِ

سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ». خدا از چه راهی می‌خواهد به ما خیر برساند؟! بیه هر حال به وسیله فرشته‌ای یا

بادی یا آبی، هوایی، بارانی؛ ما هم جزء سربازان او هستیم. با دست خود ما به ما خیر می‌رساند، چه عیب دارد؟

۳. سوره فتح، آیه ۴.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۵. صحیفه سجادیه، دعای ۲۸.

اینکه بهتر از هر نعمتی است. اینکه فرمود: «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ»^۶ فرمود اگر آن عُرْضه را دارید بین خود و بین خدای خود یک واسطه قرار ندهید، آن کار را انجام بده. چرا منتظر باشیم زید بیاید به ما کمک کند؟ این هم بیان نورانی حضرت است. «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ»؛ اگر توانستی! خدا که قدرتش هم در دستش است. با شما هم که هست. اگر توانستی بین خود و خدای خودت «ذو نعمتی» نگذاری نگذار! این کرم است، درس کرامت می‌دهد، درس عزت می‌دهد. «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ». از آن طرف کارهای سلبی را می‌گویند: «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ»^۷، از این طرف می‌گویند چرا گدا طبع باشید و به دنبال این و آن بگردید؟ آن‌که خدا به او داد همان خدا می‌تواند به شما هم بدهد.

بنابراین اینها درس کرامت می‌دهند. تنها اوصاف او نیست. خدا همچنین است. بله خدا همچنین است، اما ما هم می‌توانیم این چنین زندگی کنیم که از او بخواهیم. این اوصاف الهی برای تنظیم کرامت ماست: «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ».

پرسش: از آن طرف هم می‌فرماید: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ»^۷.

پاسخ: بله ما هم اسباب او هستیم. این تمسک به عام در شبهه مصداقیه او نیست، بلکه بدتر از اوست. ما هم اسباب او هستیم. مگر ما بیگانه هستیم؟! مگر ما خارج از جنود الهی هستیم؟! این بیان نورانی حضرت امیر برای همین است، فرمود خدا علل و اسباب فراوان دارد، یکی هم خود شما هستید. خدا سپاه و ستاد در عالم زیاد دارد، یکی هم خود شما هستید. این «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ» من و شما هم جزء اسباب او هستیم. اگر این است، چرا زید بیاید مشکل ما را حل کند؟ به وسیله خود ما مشکل ما حل بشود.

۶. تحف العقول، النص، ص ۷۸.

۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۹۰.

پرسش: پس ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۸ چیست؟

پاسخ: ما اصلاً وسیله او هستیم. ما هم جزء وسیله او هستیم. این وسیله را نفی نمی‌کند. ما برای اینکه بفهمیم که می‌توانیم، به ائمه متوسل می‌شویم، به اسباب متوسل می‌شویم، به دعا متوسل می‌شویم، به قرآن متوسل می‌شویم، به نماز و اینها وسیله است. کار خود ماست. من که می‌توانم به ولیّ عصرم متوسل بشوم، کار خود من است، چرا این کار را نکنم؟ مثل اینکه می‌خواهم بروم کشاورزی کنم، مثل اینکه می‌خواهم بروم زراعت کنم، وسیله است. آن وسیله که اقوای از این وسایل است. دنبال کشاورزی هم می‌روم، می‌گویند وقتی می‌خواهید کشاورزی کنید این در آداب کشاورزی هست که یک مقدار گندم را انسان می‌گیرد اگر با وضو باشد چه بهتر، رو به قبله می‌ایستد این آیه سوره مبارکه «واقع» را می‌خواند: ﴿أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۹، بعد این را می‌پاشد به زمین و منافع فراوانی دارد. اینها وسیله است. توسل به دعا، توسل به قرآن، توسل به اهل بیت، توسل به نماز، اینها کار ماست. او وسیله است؛ اما توسل به دست من است. تا من نگویم «اللهم صلّ»، «الهی أقسمک بكذا»، «انی توسّلت بهم»، این راه نمی‌رود. برای ما وسیله است، من باید بخواهم. این بخواهم همان توسل است. توسل کار من است، وسیله بودن کار آنهاست. من تا توسل نکنم نخواهم از آنها، چه اثری از آنها می‌بینم؟! به آنها - معاذالله - معتقد نباشم، چه بهره‌ای نصیب من می‌شود؟

بنابراین کار از همین جا شروع می‌شود. خود انسان از اسباب اوست. ببینید این دعای نورانی ماه مبارک رمضان چقدر بلند است! خدایا تو که دین خود را حفظ می‌کنی و دست از دین بر نمی‌داری، چرا دیگری دین تو را حفظ کند و من تماشچی باشم؟ به وسیله من دینت حفظ بشود؛ مثل اینکه تفنگ‌ها به یک فرمانده جنگ بگویند تو که

۸. سوره مائده، آیه ۳۵.

۹. سوره واقع، آیه ۶۴.

می‌توانی با هر تفنگی دشمن را از پا دریاوری به وسیله من دشمن را از پا در بیاور. «وَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي».^{۱۰} خدایا همه سربازان تو هستند، تو بخواهی خیری را به جامعه برسانی، به دست من این خیر را برسان. تو می‌خواهی مشکل یک عده را حل کنی، به دست من این مشکل را حل کن! چرا به دیگری می‌دهی و به من ندهی که من تماشایی باشم در کنار سفره او باشم؟ این همین است. نه تنها مشکل خودمان را با دست خودمان خدا حل کند، مشکل دیگری را هم به دست ما خدا حل کند، «وَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ».

«تنتصر»؛ یعنی «تنتقل». «مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»، خدایا تو می‌خواهی حوزه را اداره کنی، می‌خواهی جامعه را اداره کنی، کشور را اداره کنی، به وسیله ما اداره کن! این ثواب را ما ببریم، چرا دیگری ببرد و ما تماشایی باشیم؟ این ترغیب به این است، چون همه این دعا را باید بخوانند، چون همه ترغیب می‌شوند آن وقت همه هم می‌شوند همکار هم، این خداست!

غرض این است که توحید را برای کرامت ما تبیین کردند. فرمود: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»، ما هم اسباب او هستیم. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». بعد می‌فرماید: «الَّذِي»، این زمینه برای بحث معاد است. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»، مرگ و زندگی را برای چه خلق کرد؟ برای اینکه شما را بیازماید. اگر روزی سؤال و جوابی نباشد، محکمه‌ای نباشد، آزمایش به چه چیزی بشود؟ افراد آزاد هستند. برخی‌ها خیال کردند جلویشان باز است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾.^{۱۱} ذیل این آیه روایتی است که از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل شده است که حضرت کشاورزی می‌کردند در باغ‌های مدینه این پای مبارک که روی دوش بیل فشار می‌آوردند که این بیل برود در خاک و خاک را شیار بکنند، این جمله قرآن را می‌خواند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ

۱۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۸۹.

۱۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

يُتْرَكَ سُدًى ﴿١٢﴾ انسان خیال می‌کند یاوه است؟ هدف ندارد؟ فرمود نه، موتی هست و حیاتی. موت و حیات را که همه ما می‌دانیم؛ اما موتی که قرآن دارد تفسیر کرده است، فرمود موت انتقال است، موت هجرت است، موت از پوست به درآمدن است نه پوشیدن. خیلی‌ها خیال می‌کنند مرگ پوشیدن است؛ مثل یک مشت چغندر. یک مشت چغندر یا یک دسته ثرب وقتی برود زیر خاک، می‌پوسد. اینها خیال می‌کنند می‌روند زیر خاک در قبر می‌پوسند. مگر اندیشه می‌پوسد؟! کار انسان می‌پوسد؟! عمل انسان می‌پوسد؟! چه کار خوب چه کار بد! قلبی را که خوشحال کردی مگر می‌پوسد؟! - خدای ناکرده - مگر دلی را که به درد آوردی مگر می‌پوسد؟! اینها از بین می‌روند؟! رفتنی نیست. فرمود: «الموت هجرة من الدنيا الى الآخرة» موت یک امر وجودی است؛ مثل هجرت یک امر وجودی است. سفر هم امر وجودی است، سفر که امر عدمی نیست؛ منتها این شخص مسافر که از این یک کیلومتر فاصله گرفته، دیگر اینجا نیست. از اینجا فاصله گرفته، وگرنه نابود که نشده، رفته جای دیگر. مرگ انتقال از دنیا به برزخ و از برزخ به ساهره قیامت و از ساهره قیامت - إن شاء الله - به بهشت است. مرگ انتقال است، امر وجودی خارجی عینی است؛ لذا مخلوق خداست؛ منتها آن چهره منفی‌اش که ما را رها می‌کند، می‌شود امر عدمی. هر هجرتی همین طور است، هر سفری همین طور است. سفر را که نمیشود گفت امر عدمی است. هجرت را که نمی‌شود امر عدمی است. حرکت را که نمی‌شود گفت امر عدمی است. حرکت به هر حال از جایی برخاستن و به جایی نشستن است. آن جایی را که ترک می‌کند بله، فعلاً نیست. مگر حرکت امر عدمی است؟ موت یک امر وجودی محقق خارجی است مثل حیات؛ لذا فرمود مخلوق خداست. آن‌که خیال می‌کند انسان می‌رود زیر خاک و

١٢. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج ٢، ص ٤٢٤؛ «... هُوَ فِي حَائِطٍ لَهُ عَلَيْهِ ثُبَانٌ يَتَوَكَّأُ عَلَى مِسْحَاتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ ﴿يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُخْفَى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى﴾ وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ...».

می‌پوسد، او معنای موت را درک نکرده است. موت از پوست به درآمدن است، نه پوشیدن. هجرت است: «وَلَكُمْ لِكِنِّكُمْ تَتَقِلُّونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^{۱۳} لذا فرمود: ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾، تا شما را بیازماید.

پرسش: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ چگونه است؟

پاسخ: «فان»؛ یعنی ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾، کلّ جهان «وجه الله» است: ﴿إِنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^{۱۴} هیچ چیزی از بین نمی‌رود. از جایی به جای دیگر، از صورتی به صورت دیگر؛ وگرنه همان جا فرمود: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَيَقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾^{۱۵} نه «ببقی ربّک». «وجه الله» که ﴿إِنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ می‌ماند، آن فیض منبسط می‌ماند، «دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ»^{۱۶} می‌ماند؛ منتها ما جابه‌جا می‌شویم، از صورتی به صورت دیگر، از وضعی به وضع دیگر. چون عالم، عالم امتحان است، هیچ کاری از ما صادر نمی‌شود مگر آزمون الهی است. ما خیال می‌کنیم مبتلا یعنی کسی که مثلاً - خدای ناکرده - بیمار شده یا مشکلی پیدا کرده او مبتلاست. همین قرآن که فرهنگ خاص دارد و مرگ را امر وجودی می‌داند و مخلوق الهی می‌داند و هجرت می‌داند و حرکت می‌داند و مسافرت می‌داند، همین قرآن می‌فرماید هر کاری که شما می‌کنید بلوای الهی است.

پرسش: تقدّم موت بر حیات چگونه معنا می‌شود؟

پاسخ: برای اینکه قبلاً انسان مرده بود بعد زنده است. تقدیم لفظی است با «فاء» و امثال آن که نیامده است. اگر ترتیب «فاء» و امثال آن باشد سؤالی است و جوابی؛ اما اینجا فقط ترتیب ذکر است برای اینکه ما بیشتر به یاد مرگ باشیم. بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این است که «أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى

۱۳. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۳۴، ص ۱۴۶.

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۵. سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱۶. مصباح الکفعمی، ص ۶۴۷.

بِکُمْ»؛^{۱۷} قبل از اینکه مرگ را به شما بچشانند مرگ را زیر گوشتان زمزمه کنید و مضمضه کنید، این گوشتان صدای مرگ را بشنود، «أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ أَذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ». این بیان نورانی حضرت است در نهج. فرمود همیشه به یاد مرگ باشید. این بیان نورانی حضرت امیر هر شب یعنی هر شب! آدم مطلب علمی را یک بار می‌گوید اگر خیلی لازم بود بار دوم هم تکرار می‌کند؛ اما موعظه این طور نیست. موعظه هر شب، هر روز، هر لحظه! شما این نهج البلاغه را ملاحظه کنید هر شب وجود مبارک حضرت امیر بعد از نماز عشا می‌گفت آقایان بارها را ببندید! چون بین نماز مغرب و عشا فاصله‌ای بود. نماز عشا آخرین نمازی بود که در مسجد می‌خواندند. همین که نماز عشا تمام شد، فرمود آقایان بارها را ببندید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»؛^{۱۸} این جهازها را ببندید. نه یک شب و دو شب و صد شب! هر شب بعد از نماز عشا به این نمازگزارها می‌فرمود آقایان بارها را ببندید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» این در نهج البلاغه هست که سفارش هر شب است، برای اینکه این نفس که هر لحظه ما را فریب می‌دهد، علل و عوامل بیرون که هر لحظه ما را فریب می‌دهد، یک موعظه هر لحظه هم می‌خواهد. موعظه را نمی‌شود گفت چرا تکرار کردی؟ فرض کنید پشه زیاد است مگس زیاد است، چرا بادبز دستش است و مرتب باد می‌زند یا چرا این پنکه روی او مرتب می‌گردد؟ برای اینکه آن عامل مزاحم هم مرتب هست. نمی‌گفت آقا چرا این پنکه مدام می‌گردد مدام می‌گردد؟! برای اینکه آن هوای مزاحم، آن پشه هم هست. به این آقا نمی‌گویند چرا مرتب باد می‌زنی؟ این بادبز دستش است برای اینکه مگس دائمی است، آن حشره دائمی است. آن مزاحم دائمی است، موعظه هم باید دائمی باشد. موعظه کاری به تعلیم ندارد. مواظب باش! مواظب باش! مواظب باش! همین است. اینجا هم فرمود مرگ هست، مرگ هست، مرگ هست، ما آزمایش می‌خواهیم بکنیم.

۱۷. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۱۳.

۱۸. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۲۰۴.

این جریان آزمایش را فرمود آقایان حواستان جمع باشد! این طور نیست که اگر کسی بیمار شد مبتلای به مرض باشد، این طور نیست. مردم دو قسم هستند یا مبتلا به سلامت هستند یا مبتلا به مرض. یا در این کلاس نشسته‌اند، یا در آن کلاس. یا مبتلا به ثروت‌اند یا مبتلا به فقر. یا مبتلا به علم‌اند یا مبتلا به قدرت. این مبتلا بودن در تمام لحظات است. در سوره مبارکه «فجر» ملاحظه بفرمایید فرمود چیزی در عالم نیست مگر اینکه بلوای الهی و آزمایش است. سوره مبارکه «فجر» آیه چهارده به بعد این است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمِرْصَادِ﴾، بعد: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾ وضع انسان این است که ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾، ما اگر او به ثروت مبتلا کردیم، به سلامت مبتلا کردیم؛ یعنی آزمودیم، این می‌گوید خدا مرا گرامی داشت. من شما را امتحان کردم به ثروت و مال و قدرت. سخن از گرامی داشتن نیست. ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ﴾، پُستی به او داد، مقامی به او داد، علمی به او داد، جاهی به او داد، نانی به او داد، نامی به او داد، به این امور مبتلا کرد، می‌گوید خدا مرا گرامی داشت. این یک. ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ اگر یک وقت وضع مالی‌اش کم شد، عزتش کم شد، قدرتش کم شد، شکوه و جلالش کم شد، می‌گوید خدا به من اهانت کرد. این دو تا حرف را نقل می‌کند، می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾؛ نه آن درست است نه این درست است. ما شما را امتحان کردیم. گاهی شما مبتلا به سلامت هستید، ببینیم شکر می‌کنید یا نه؟ گاهی مبتلا به مرض هستید، ببینیم صبر می‌کنید یا نه؟ این طور نیست کسی که غنی است مبتلا نباشد. عالم است مبتلا نباشد نان و نامی دارد مبتلا نباشد. فرمود هر دو ابتلاست. فرمود: ﴿كَلَّا﴾، این چه فکری است می‌کنید؟ ﴿كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ﴾^{۱۹} شما حواستان جمع نیست، خیال می‌کنید ما شما را گرامی داشتیم. این جای گرامی داشتن نیست. پاداش در قیامت است، البته بهشت است. کسی که

اینجا در امتحان و آزمون الهی سرفراز بیرون بیاید، آن جا بله، آن جا جای کرامت است بهشتی ها می آیند. موقع تشییع، موقع رحلت او فرشته ها می آیند سلام عرض می کنند: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^{۲۰} تلخ ترین حالت، حالت احتضار است. کسی که نه بیراهه رفته، نه راه کسی را بسته می بیند چشمش بستگان او را نمی بیند، بچه های خودش را نمی شناسد؛ اما فرشته ها می آیند سلام عرض می کنند، تمام روح و ریحان از آن به بعد شروع می شود. ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾، چه نعمتی بالاتر از این است؟! فرمود آن می شود کرامت. اما در دنیا هر چه دادیم امتحان است. مبادا کسی بگوید که من عزیز الهی و عزیز «عند الله» هستم. یک وقت عده ای که وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) بیمار شدند به عبادتش رفتند، این حدیث را ذیل این آیه ﴿وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾^{۲۱} قبلاً که آن آیه بحث شد، این حدیث هم خوانده شد. رفتند خدمت وجود مبارک حضرت امیر عرض کردند «کیف حالک»؟ فرمود: «علی شرّ»^{۲۲} عرض کردند شما هم چنین تعبیری دارید فرمودید: «علی شرّ»؟ حضرت این آیه را خوانده فرمود که در قرآن فرمود: ﴿وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾، این به حال ما شرّ است، آن به حال ما خیر است، هر دو امتحان است. الآن خدا ما را به شرّ امتحان کرده است. نه اینکه خدا شرّی در عالم دارد، برای ما شرّ است. فرمود این آیه را که من می خوانم؛ یعنی نسبت به شما ناگوار است این، ولی در کلّ نظام: «ففی نظام الكل کل منتظم»؛ لذا در حکمت می گویند ما مرگ ناهنگام نداریم. «ما لیس موزونا لبعض من نغم» به قول حکیم سبزواری، «ففی نظام الكل کل منتظم».

موتا طبعیا غذا اخترامی *** قیس الی کلیة النظام^{۲۳}

۲۰. سوره نحل، آیه ۳۲.

۲۱. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

۲۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۷۴.

۲۳. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۴۲۲.

هر چیزی در جای خودش نکوست و منظم هم هست. از طرف ذات اقدس الهی هیچ نقص و عیب و شری نیست؛ اما برای ما البته بعضی امور خیر است، بعضی امور شرّ است.

فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾، و این مرگ را شما مغتنم بشمارید، برای اینکه می‌خواهیم بعد از مرگ حسابرسی کنیم. حسابرسی کلاً بعد از مرگ است که ﴿لَيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، خدا عزیز هست، خدا غفور هست، خدا مئان است، خدا مَلِك است، ولی شما باید مواظب خودتان باشید. اگر انسان موحدانه زندگی کرد، آبرومندانه به سر می‌برد. فرمود که من اگر دستم را برهنه کنم بالا ببرم تا آرنج به دهن افعی بگذارم برای من بهتر از آن است که «أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ»^۱ تا آرنج دستم را ببرم در دهن افعی که پر از سمّ است، برای من بهتر از آن است که از کسی که نبود و تازه پیدا شد از او چیز بخواهم. اگر بخواهم از خدا بخواهم چرا از او بخواهم؟ این گداطبعی را این دین از ما گرفته است. فرمود چرا دنبال این و آن می‌گردی؟ برای چه به دنبال این و آن می‌گردی؟ دو روز دنبال این است، پنج روز دنبال آن است، چرا دنبال این و آن می‌گردی؟ این دعاها گذشته از اینکه طلب مغفرت هست، شفای مرض هست، آن منافع فراوان را دارد، درس کرامت به همه ما می‌دهد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۳؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنَّهُ قَالَ لَهُ ... يَا عَلِيُّ! لَأَنْ أُدْخَلَ يَدِي يَدِي فِي فَمِ الثَّانِي إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَانَ».